

سالاری در دین زردشتی و مشابهت‌های آن با انواع سرپرستی در فقه اسلامی^۱

Sālārīh (Guardianship) in Zoroastrianism and its Similarities with Types of Guardianship in Islamic Jurisprudence

<https://dx.doi.org/10.52547/JFR.19.1.59>

K. Ghazanfari, Ph.D.

Department of History, University of Tehran, Iran

H. Badamchi, Ph.D.

Department of History, University of Tehran, Iran

P. Davari, Ph.D. Student

Department of History, University of Isfahan, Iran

✉ **کلثوم غضنفری**

گروه تاریخ، دانشگاه تهران

حسین بادامچی

گروه تاریخ، دانشگاه تهران

پروین داوری

گروه تاریخ، دانشگاه اصفهان

دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۴/۲۳

دریافت نسخه اصلاح‌شده: ۱۴۰۱/۲/۲۵

پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۲/۸

Abstract

Family in both Zoroastrianism and Islam is a foundation of social life, thus assigning a position for the guardianship of the family became necessary; this responsibility was entrusted to the father or the husband and he was the master or guardian of the family. An examination of this issue in Zoroastrianism and Islam revealed many similarities between these two religions. Accordingly, the current study mainly aims to conduct a comparative study of

چکیده

در هر دو دین زردشتی و اسلام، خانواده گروهی اجتماعی به حساب می‌آید و همین امر اقتضا می‌کند که مقامی آن را هدایت کند. این مسئولیت به پدر/شوهر محول شده بود و وی به‌عنوان سالار یا سرپرست خانواده محسوب می‌شد. بررسی مسئله فوق در دو دین زردشتی و اسلام نشان می‌دهد که وجوه مشترک چشمگیری بین دو دینت یادشده در این زمینه وجود دارد. بر این اساس، مسئله اصلی پژوهش حاضر بررسی تطبیقی سالاری یا سرپرستی در دین زردشتی و اسلام است.

✉ Corresponding author: Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran Iran.
Email: k.ghazanfari@ut.ac.ir

✉ نویسنده مسئول: تهران، انقلاب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ.

پست الکترونیکی: k.ghazanfari@ut.ac.ir

sālārīh (guardianship) in Zoroastrianism and Islam. The research findings analyze the issue of *sālārīh* (guardianship) in each religion and identifies similarities and differences regarding this issue in these two religions as well.

Keywords: *Sālārīh*, Guardianship, Zoroastrianism, Islam.

نتایج حاصله از پژوهش نه‌تنها به تبیین و تحلیل موضوع سالاری یا سرپرستی در هر کدام از این دو دین خواهد انجامید، بلکه وجوه اشتراک و افتراق دو دین را نیز در این زمینه روشن خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: سالاری، سرپرستی، دین زردشتی، اسلام.

مقدمه

سالاری از مفاهیم و اصطلاحات مهم مربوط به حقوق خانواده در دوران ساسانی است. واژه سالاری به معنای «سرپرستی» و در بعضی موارد، معادل واژه لاتین «*manus*» به معنای قدرت و اقتدار است. معنای سرپرستی، ریشه در ساختار خانوادگی پدرسالارانه جوامع هند و اروپایی دارد و این امر در قوانین هندی، یونانی و رومی و از طریق ذکر نسبت‌های خانوادگی ایران باستان در متون یونانی، مشهود است (پریلد، ۲۰۰۳). در نظام اجتماعی زردشتیان عهد ساسانی، خانواده پدرسالار بود و پدر به عنوان رئیس یا کدخدای (*kadag-xwadāy*) خانواده محسوب و توسط همسر یا کدبانوی خانه (*kadag-bānūg*) پشتیبانی می‌شد و اطاعت از فرمان او بر هر یک از اعضای خانواده واجب بود (شکی، ۱۹۹۹). زمانی هم که وی فوت می‌کرد، سرپرستی برای خانواده تعیین می‌شد.

در اسلام نیز برای خانواده که خود جامعه‌ای کوچک است، رئیس یا سرپرست معین گردیده و این عنوان به مرد اعطا شده است (محقق داماد، ۱۳۹۰). در قرآن چنین ذکر شده: الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ؛ «مردان بر زنان سرپرستی دارند» (نساء، ۳۴). بر اساس قوانین دینی، زمانی که وی فوت کند و فرزندان خردسالی از وی باقی باشد، انتصاب سرپرست برای این فرزندان خردسال ضروری است (محقق حلی، ۱۳۴۷).

۱. سالاری یا سرپرستی در دین زردشتی و اسلام

در دین زردشتی، اولویت در سالاری خانواده، در درجه اول بر عهده رئیس خانواده، یعنی شوهر/پدر خانواده است. بنابراین شوهر تا زمانی که پادشاهن (*pādixšāy*)^۸ در قید حیات باشد، به عنوان سرپرست وی محسوب می‌شود. افزون بر این، سرپرستی پسر تا زمان بلوغ و دختر تا زمان ازدواجش با پدر است (پریخانیان، ۱۹۸۰).

مسئله سالاری در ازدواج دختر نیز دارای اهمیت است؛ به گونه‌ای که اجازه سالار نخستین عاملی است که می‌تواند نوع ازدواج را مشخص کند. شایان ذکر است برای انعقاد ازدواج پادشاه‌زنی، رضایت سالار و دختر لازم و ضروری می‌باشد (شکی، ۱۹۹۹؛ مکنزی، ۱۹۶۹؛ ۱۰۵؛ ماتسوخ، ۲۰۰۷؛ ۱۹۰؛ یاکوبویچ، ۲۰۰۵). در واقع در ازدواج، پادشاه‌زنی اقتدارسالاری دختر به پدر داماد و در صورت نبود وی به خود داماد انتقال می‌یابد

(مظاهری، ۱۳۷۷^{۱۳}؛ پریخانیان، ۱۹۸۳: ۶۴۹؛ ماتسوخ، ۲۰۰۷: ۱۹۰؛ یاکوبویچ، ۲۰۰۵). بنابراین بعد از ازدواج، پادشاه‌زن از گروه دودمان پدری خود خارج می‌شود و به گروه دودمان پدرشوه‌ر خود می‌پیوندد (ماتسوخ، ۲۰۰۷). به‌طور کلی، شوهر به سالاری زن دست خواهد یافت، هرچند این اقتدار به محض ازدواج وقوع نیابد (مظاهری، ۱۳۷۷). اما اگر ازدواج بدون رضایت پدر یا سالار صورت پذیرد، دختر دیگر تحت سالاری پدرش نخواهد بود و حتی از ارث و جانشینی وی محروم می‌شود:

اگر دختر بدون اجازه پدرش ازدواج کند، ارث و جانشینی پدرش به او نمی‌رسد و پدر هم درآمد دختر را از دست می‌دهد (پریخانیان، ۱۹۸۰).

شواهد باقی‌مانده یادشده نشان‌دهنده جایگاه مهم سالاری در دین زردشتی است. به همین دلیل زمانی که سالار خانواده فوت می‌کرد، بایستی برای خانواده سالار تعیین می‌شد. شرایط انتصاب سالار برای خانواده عبارت‌اند از: حضور پادشاه‌زن، فرزندان صغیر و آتش بهرام (اشوهیشتان، ۱۳۷۷^{۱۵}). در روایت آذر‌فرنبخ، تنها زن و فرزندان صغیر ذکر شده‌اند که انتصاب سالار برای آن‌ها ضروری است؛ حال آنکه در روایت امید اشوهیشتان، آتش بهرام هم به اندازه اعضای خانواده دارای اهمیت است (فرخزادان، ۱۳۸۶^{۱۶}).

در اسلام نیز سرپرستی (قیمومت) اعضای خانواده بر عهده شوهر/پدر خانواده است؛ بنابراین مرد سرپرست آنان محسوب می‌شود (نساء، ۳۴) و این سرپرستی تا زمانی که هریک از زوجین در قید حیات باشند، ادامه می‌یابد. فرزندی هم که در خانواده متولد می‌شوند، خودبه‌خود تحت ولایت پدر خانواده قرار می‌گیرند. ولایت پدر بر فرزندان، در پسران تا زمان بلوغ آنان و برای دختران تا زمان ازدواج آنان ادامه می‌یابد. همچنین سرپرست (قیم) می‌تواند در ازدواج دختر نقش بسزایی ایفا کند. به‌گونه‌ای که فقهای اهل تسنن ازدواج بدون رضایت و موافقت ولی (قیم قهری) را صحیح نمی‌دانند (ابن‌رشد، ۱۳۵۷^{۱۷}، ابن‌قدامه، ۱۳۸۸^{۱۸}). در امامیه نیز دو نظر متفاوت درباره ولایت پدر وجود دارد: برخی فقها، از جمله شیخ طوسی و صدوق ازدواج بدون اذن پدر را جایز نمی‌دانند و برخی دیگر همچون محقق حلی اذن پدر را امری مستحب می‌دانند (شیخ طوسی^{۱۹}، شیخ صدوق^{۲۰}، ۱۳۶۸، محقق حلی، ۱۳۴۷). در فقه شافعی نیز در نبود پدر، قائل به ولایت جد پدری، برادر، پسر برادر، و عموی دختر هستند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷)؛ اما فقهای امامیه تنها ولایت را برای پدر و جد پدری قائل هستند و در نبود آن‌ها، اختیار دختر به دست خود وی می‌باشد؛ ولی شایسته است که دختر در نبود آن‌ها، تحت ولایت برادر ازدواج کند. البته این امر واجب نیست (شیخ طوسی، ۱۴۰۷).

با استناد به توضیحات یادشده، حال می‌توان از شواهد موجود اهمیت نقش پدر را به‌عنوان سرپرست، در روند ازدواج دختر استنباط کرد. گرچه فقهای اسلامی درباره ضرورت رضایت سرپرست در امر ازدواج اختلاف‌نظر دارند، با این حال این مسئله هیچ‌کدام از خدش‌های بر اهمیت نقش پدر به‌عنوان سرپرست دختر وارد نمی‌کند.

۱.۱. انواع سالاری یا سرپرستی در دین زردشتی و اسلام

در دین زردشتی، سالاری انواعی داشته است. انتصاب سالار بر سه گونه بود: سالاری طبیعی یا قهری (sālār-būdag)، سالاری کرده (sālār-kardag) و سالاری گمارده (sālār-gomardag) (اشوهیشتان، ۱۳۷۷).

۱.۱.۱. سالار طبیعی یا قهری: زمانی که در خانواده پسر بالغ حضور داشت، بعد از مرگ پدر به جانشینی

وی انتخاب می‌شد و به‌عنوان سالار طبیعی یا قهری محسوب می‌شد (اشوهیشتان، ۱۹۸۳). در واقع زمانی که سرپرست خانواده فوت می‌کرد، یکی از پسران بالغ وی سالاری اعضای مؤنث و پسران نابالغ خانواده را بر عهده می‌گرفت و این پسر خودبه‌خود به‌عنوان کدخدای خانه محسوب می‌شد (یریلد، ۲۰۰۳). شاید دلیل آن را بتوان چنین توجیه کرد: چون پسر ارث پدر را در اختیار می‌گرفت، جانشین وی محسوب می‌شد و اموال خانواده در اختیار وی قرار می‌گرفت و لذا ایفای تمامی تعهدات، از جمله سالاری افراد نابالغ خانواده بر عهده وی بود:

اگر پسر دارایی پدر را دریافت کند، نمی‌تواند مسئولیت سالاری فرزندان نابالغ خانواده را رد کند (پریخانیان، ۱۹۸۰).

در عین حال، سالار طبیعی غیر از پادشاه‌پسر^{۲۱} شامل پسرخوانده، ستورکرده،^{۲۲} و برادری که در ارث شریک است نیز بود:

[در تفسیر اوستا] گفته شده است که اشخاص زیر می‌توانند سرپرستان طبیعی [سالار بودگ] باشند: پسری که از ازدواج پادشاهی [شوهر مرحوم] به دنیا آمده است، پسرخوانده، ستورکرده [یعنی ستوری که متوفی نصب کرده است]، و برادری که در ارث شریک است (پریخانیان، ۱۹۸۰).

نکته‌ای که درباره برادر شریک در ارث وجود دارد، این است که بحث شراکت بین برادران در مادیان هزار دادستان بارها تکرار شده است، اما چنین چیزی در روایت امید اشوهیشتان مشاهده نمی‌شود. دلیل احتمالی آن شاید این باشد که دغدغه اصلی روایت امید اشوهیشتان مسائل معنوی بود، در حالی که در مادیان هزار دادستان، مسائل اقتصادی موردنظر بوده است (یریلد، ۲۰۰۳). اما درباره پسرخوانده نیز اختلاف نظر بین حقوق‌دانان وجود داشت؛ برخی قائل بر این نظر بودند که سالاری خانواده پدرخوانده به او نمی‌رسد:

در جایی نوشته شده که [اختیارات] قیم خانواده پدری به پسرخوانده منتقل نمی‌شود (پریخانیان، ۱۹۸۰).

بنا بر ماده فوق، برخی حقوق‌دانان ساسانی اعتقاد داشتند که پسرخوانده قیم طبیعی خانواده پدرخوانده خود نمی‌شود. اما بنا بر نظر حقوقی دیگر، اگر پدرخوانده پادشاه‌پسر و برادر شریک در ارث نداشته باشد، در این صورت سالاری به پسرخوانده می‌رسد:

مردک نوشته است که پسرخوانده بر خانواده پدرخوانده خود قیم نمی‌شود، مگر اینکه تنها فرزند خانواده باشد یا اینکه پدرخوانده‌اش او را به سالاری منصوب کرده باشد. زیرا ستوران و سرپرستان باید از میان پسران قانونی و برادران قانونی انتخاب شوند و نه از میان بیگانگان (پریخانیان، ۱۹۸۰).

در صورتی هم که در خانواده دو برادر و یک خواهر حضور داشتند، برادر بزرگ‌تر سالار خواهر به حساب می‌آمد (پریخانیان، ۱۹۸۰).

۱.۱.۲. سالار کرده: در صورتی که پدر خانواده در زمان حیات خود، فردی را به‌عنوان سالار برای افراد

تحت سالاری خود انتخاب می‌کرد، سالاری این فرد از نوع سالاری کرده محسوب می‌شد (اشوهیشتان،

۱۳۷۷). در این مورد، پدر خانواده درجهٔ خویشاوندی را می‌توانست نادیده بگیرد و خویشاوند دور یا شهروندی را برای سالاری خانوادهٔ خود بگمارد (پریخانیان، ۱۹۸۳).

زمانی که مردی پسر بالغ داشت، نیازی به انتصاب سالار در وصیت‌نامه نبود. چون یک پسر زمانی که به پانزده‌سالگی می‌رسید، بالغ محسوب می‌شد؛ اما به‌سختی می‌توان تصور کرد که یک پسر پانزده‌ساله تجربهٔ کافی برای مراقبت و ادارهٔ امور اقتصادی خانواده را داشته باشد. به همین دلیل ممکن بود پدر در وصیت‌نامهٔ خود، برای زن و فرزندان نابالغ خود، سالار دیگر تعیین می‌کرد و مراقبت از زن و فرزندان نابالغ خود را به شخص دیگر واگذار می‌کرد (یریلد، ۲۰۰۳).

۱.۱.۳. سالار گمارده: در صورتی که پسر بالغ در خانواده وجود نداشت و سالار خانواده هم در زمان حیات خود فردی را به سالاری انتخاب نکرده بود، موبدان و دستوران فردی را به‌عنوان سالار خانواده از میان نزدیک‌ترین خویشاوندان متوفی برای سالاری خانواده می‌گماردند (اشوهیشتان، ۱۳۷۷، ۶؛ پریخانیان، ۱۹۸۳). در اسلام، پدر سرپرست خانواده می‌باشد و زمانی که وی از دنیا رود، بایستی برای ادارهٔ اموال فرزندان صغیر خانواده سرپرستی تعیین گردد. در این صورت، تعیین سرپرست دارای سلسله‌مراتبی است. به‌گونه‌ای که وقتی پدر خانواده فوت کند، بعد از وی در صورت حضور جد پدری، سرپرستی فرزندان صغیر به وی محول می‌شود؛^{۲۳} اما اگر جد پدری نباشد، پدر خانواده می‌تواند شخصی را به‌عنوان وصی تعیین کند (محقق حلی، ۱۳۴۷). شافعی نیز جد پدری را بر وصی اولی می‌داند، اما ابوحنیفه در صورت حضور جد پدری، انتصاب وصی را هم صحیح می‌داند. برخی فقهای امامیه نیز با این نظر موافق هستند، اما برخی دیگر از فقهای امامیه انتصاب وصی را در صورت حضور جد پدری صحیح نمی‌دانند؛ به این دلیل که جد پدری ولایت قهری دارد. پس در صورت حضور وی انتصاب وصی جایز نخواهد بود، همان‌گونه که در صورت حضور پدر و ولایت او، انتصاب سرپرست (قیم) بر فرزند جایز نخواهد بود (شیخ طوسی، ۱۴۰۷؛ همان،^{۲۴} ۱۳۸۷). همچنین وصی تنها برای فرزندان صغیر تعیین می‌گردد و برای فرزندان کبیر و اقارب نیاز به انتصاب وصی وجود ندارد (محقق حلی، ۱۳۴۷). زمانی هم که پدر وصی تعیین نکرده باشد، حاکم شرع موظف است شخصی را به‌عنوان قیم این فرزندان صغیر منصوب کند (محقق حلی، ۱۳۴۷). همچنین مادر نه خود می‌تواند به‌عنوان وصی تعیین شود و نه اختیار تعیین وصی را دارد. در صورت نبود اشخاص فوق‌الذکر، بر عهدهٔ حاکم است که شخصی را برای قیمومت اطفال خانواده معین کند (محقق حلی، ۱۳۴۷؛ شیخ صدوق، ۱۳۶۸). اما شیخ طوسی قائل بر این نظر است که پدر می‌تواند مادر را به‌عنوان وصی تعیین کند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷). پس در اسلام بنا بر نظر غالب، پدر و جد پدری ولایت قهری دارند؛ در نبود ولی قهری، ولی می‌تواند کسی را به‌عنوان قیم منصوب کند که این شخص را وصی می‌نامند. نهایتاً در صورت نبود ولی قهری یا وصی، حاکم مسئول گماشتن قیم است.

در ادامه، به وظایف سالار یا سرپرست پرداخته می‌شود.

۱.۲. اختیارات سالار در دین زردشتی و اسلام

از زمانی که سالار ایفای این وظیفه را می‌پذیرفت، وظایف مشخصی بر عهدهٔ او قرار می‌گرفت. وی موظف بود امور مربوط به افراد تحت سالاری خود را به‌گونه‌ای سودمند برای ایشان اداره کند (اشوهیشتان، ۱۳۷۷).

علاوه بر این، از اختیار پادشاه‌شوهر این بود که می‌توانست بدون رضایت پادشاه‌زن خود، وی را به هم‌کیش نیازمند زن و فرزند بدهد (پریخانیان، ۱۹۸۰). در این مورد، سالاری زن به شوهر دوم انتقال نمی‌یافت، بلکه زن تحت سالاری شوهر اول خود باقی می‌ماند. در واقع می‌توان از بند مزبور چنین استنباط کرد که مرد به‌عنوان سالار خانواده، دارای اقتدار و اختیار در واگذاری سالاری افراد تحت‌سرپرستی خود بوده است. همچنین دایرهٔ اختیارات پدر به حدی بود که می‌توانست سرپرستی فرزند نابالغ خود را به‌صورت موقت به شخصی بسپارد و هر زمان که بخواهد، بازپس گیرد (فرخزادان، ۱۳۸۶؛ پریخانیان، ۱۹۸۰). حتی پدر این اختیار را داشت در صورتی که دچار فقر شدید، خطر و رنجوری شود، فرزند را به بردگی بفروشد: «تنها پدر اجازه دارد که فرزندانش را به بردگی بفروشد» (شکی، ۱۹۷۱^{۲۵}؛ پریخانیان، ۱۹۸۰).

در اسلام، پدر اختیار انتصاب وصی برای فرزندان صغیر خود را دارد (محقق‌حلی، ۱۳۴۷). کسی که به‌عنوان سرپرست (قیم) فرزندان صغیر تعیین می‌شود، موظف است اموال یتیم را تا زمان بلوغ وی حفظ کند (نساء، ۲). بعد از محرز شدن بلوغ و رشد کودک، اموال را می‌تواند تحت اختیار وی قرار دهد و ولایت وصی باطل می‌شود (شیخ طوسی، ۱۳۸۷؛ کلینی، ۱۴۰۷^{۲۶}). اگر پدر فقط اختیار حفظ مال اطفال را به وصی داده باشد، او فقط می‌تواند در ثلث مال تصرف داشته باشد؛ این تصرف هم باید به‌منظور پرداخت دیون (بدهی) و دادن صدقات، از قبیل زکات و خمس از جانب موصی (پدر) باشد (محقق‌حلی، ۱۳۴۷). افزون بر این، وصی می‌تواند به‌نمایندگی از موصی‌له، اموال تحت تصدی خود را تا زمانی که موصی‌له به بلوغ برسد، در فعالیت‌های اقتصادی به کار برد (شیخ صدوق، ۱۳۶۸؛ سرخسی، ۱۴۱۴^{۲۷}).

وصی دربارهٔ ازدواج دختر صغیر که سرپرستی او را بر عهده دارد، اختیاری ندارد؛ زیرا ولایت بر ازدواج از وصایت فهمیده نمی‌شود (شیخ طوسی، ۱۳۸۷). همچنین با ازدواج دختر، وصی دیگری بر وی حق سرپرستی ندارد (کلینی، ۱۴۰۷).

۱.۳. واگذاری سالاری یا سرپرستی در دین زردشتی و اسلام

سالار این اختیار را داشت که سالاری شخص یا اشخاص تحت سالاری خود را به دیگری واگذار کند. حتی شوهر می‌توانست سالاری بر پادشاه‌زن خود را به دیگری واگذار کند یا این زن را سالار خویش گرداند که با سالار کردن زن بر خویشستن، در واقع اختیار ازدواج چگری (čagarīh)^{۲۸} به زن داده می‌شد (پریخانیان، ۱۹۸۰). اما در یک نظر دیگر، سالار کردن زن بر خویشستن در صورت مرگ شوهر، به زن این امکان را می‌داد که بار دیگر برای ازدواج پادشایی اقدام کند (فرخزادان، ۱۳۸۶)؛ اگرچه فقط سالار مجاز بود زن را مستقل کند. اما کنترل مرد بر اموال زن هنوز مورد توجه بود. اما دلیل توجه زیاد به زن را به احتمال باید در شرایط اجتماعی آن دوره جست‌وجو کرد که با زمان تحریر مادیان هزار دادستان تفاوت داشت؛ احتمالاً اقلیت جامعهٔ زردشتی از کمبود افراد ذکور در رنج بودند. زیرا جامعهٔ اسلامی مردان را با پیشنهادها و سوسه‌برانگیز اعطای پست‌های معتبر اغوا می‌کرد. در نتیجه، جمعیت زنان در جامعهٔ زردشتی گنجینهٔ فرهنگی زردشتیان محسوب می‌شدند که باعث به‌وجود آمدن اعضای جدید در جامعهٔ زردشتی می‌شدند. بنابراین، جای شگفتی نیست که قوانین با وجود محافظه‌کاری و محدودیت، به زنان اجازه می‌داد کنترل بیشتری بر سرنوشت خود و دختران خود نسبت به گذشته داشته باشند (یریلد، ۲۰۰۳).

همچنین پدر می‌توانست دختر بالغ را سالار خویشتن نماید؛ اما اگر نابالغ بود، سالارکردن نابالغ اعتباری نداشت (فرخزادان، ۱۳۸۶). زن بالغ می‌توانست سالار خویش باشد. می‌توان فرض کرد طبق تعریف متن روایت آذر فرنیغ فرخزادان، سالار خویشتن شدن زن بالغ مانع ازدواج وی به‌صورت پادشاه‌زنی یا اوسرائین (*ōsrā'in*)^{۲۹} نمی‌شد. این امر می‌توانست تلاشی برای تقویت اختیارات پدر باشد. پدر می‌توانست دختر را سالار خویش کند و اگر قبل از اینکه پدر این کار را انجام می‌داد درمی‌گذشت، برای دختر سالار جدید گمارده می‌شد. به هر جهت، آشکار است که در نهاد سالاری به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای تجدیدنظر شده است (پرلید، ۲۰۰۳).

پدر همچنین می‌توانست به‌طور موقت سالاری فرزند نابالغ خود را در صورت رفتن به سفر به شخصی بسپارد (فرخزادان، ۱۳۸۶). پدر زمانی که سالاری فرزند نابالغ خود را به کسی واگذار می‌کرد، می‌توانست هر زمانی که بخواهد سالاری را پس بگیرد (پریخانیان، ۱۹۸۰). پدر سالاری بر دختر را می‌توانست برای همیشه واگذار کند، اما برادر فقط تا زمانی که در قید حیات بود می‌توانست سالاری خواهر خود را واگذار کند (پریخانیان، ۱۹۸۰). زمانی هم که سالاری اعضای خانواده از طرف سالار منصوب‌شده به شخص ثالثی واگذار می‌شد و این شخص از دنیا می‌رفت، سالاری خانواده دوباره به سالار اول واگذار می‌شد (پریخانیان، ۱۹۸۰). در صورتی هم که سالاری به اشتراک به دو نفر واگذار می‌شد، سالاری می‌بایست موردپذیرش هر دو نفر می‌بود و در صورت فوت یکی از آنان، سالاری اعتبار نداشت و می‌بایست دوباره سالار تعیین می‌شد (پریخانیان، ۱۹۸۰). به همراه سالاری خانواده، آتش خانواده هم واگذار می‌شد (پریخانیان، ۱۹۸۰). سالار کرده نیز می‌توانست سالاری زن و فرزند تحت سالاری خویش را به شخص دیگر انتقال دهد (پریخانیان، ۱۹۸۰).

در اسلام نیز اگر خود وصیت‌کننده (موصی) به وصی این اذن را بدهد که در زمان مرگش وصی دیگری نصب کند، این امر جایز خواهد بود؛ اما اگر موصی چنین اذنی نداده باشد و تصریح به منع هم نکرده باشد، در این باب اختلاف وجود دارد. قول مشهور منع انتصاب وصی دیگر از جانب وصی اول است. چون بعد از مرگ وصی، ولایت به حاکم می‌رسد (محقق حلی، ۱۳۴۷؛ شیخ مفید^{۳۰}، ۱۴۱۳؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷). ابوحنیفه و پیروانش و مالک حتی در صورت عدم‌اعلام موصی، جایز می‌دانند که وصی شخص دیگری را به‌عنوان وصی منصوب کند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷). برخی فقهای امامیه بر این نظرند که وصی نمی‌تواند کسی را به‌عنوان وصی تعیین کند؛ بلکه در صورت فوت وصی، حاکم مسلمین بایستی شخصی را به‌عنوان وصی تعیین کند. شافعی، احمدبن حنبل و برخی دیگر از فقهای اهل تسنن نیز پیرو این نظر هستند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷).

اگر شخصی هم در زمان حیات خویش وصی نصب نکرده باشد، بر عهده حاکم است که ولایت و نظارت در دارایی وی داشته باشد و در صورت نبود حاکم، جایز است که شخص مؤمنی بر این امر نظارت داشته باشد که البته این مورد محل اختلاف است (محقق حلی، ۱۳۴۷).

۱.۴. اسباب انتقال سالاری یا سرپرستی در دین زردشتی و اسلام

درگذشت سالار خانواده مهم‌ترین عامل برای انتقال سالاری بود. در این صورت، زمانی که در خانواده زن و فرزند صغیر و آتش بهرام وجود داشت، تعیین سالاری ضرورت پیدا می‌کرد (اشوهیستان، ۱۳۷۷).

غیربهدین شدن سالار نیز یکی از عواملی بود که تعیین سالار را ضرورت می‌بخشید. در این صورت، سالاری به نزدیک‌ترین خویشاوند از جانب پدر می‌رسید و در صورت نبود خویشاوند پدری، به مادر یا فرد شایسته‌تر دیگر انتقال می‌یافت (فرخزادان، ۱۳۸۶).

علاوه بر این در اسلام نیز وقتی پدر حضور دارد، به‌هیچ‌وجه انتقال سرپرستی فرزندان به شخص دیگر جایز نخواهد بود و ولی قهری قابل عزل نیست (شیخ طوسی، ۱۴۰۷). اما وقتی پدر فوت می‌کند، سرپرست دیگری برای فرزندان صغیر منصوب می‌شود (سرخسی، ۱۴۱۴).

در مورد دیگر، اگر بعد از فوت موصی خیانتی از وصی سر زند، حاکم می‌تواند وی را عزل کند و شخص امین دیگری را نصب کند؛ اما اگر خیانتی از وی ظاهر نشده باشد، بلکه دچار عجز و ضعف در اداره دارایی باشد، بر عهده حاکم است که شخص دیگری را برای یاری وی انتصاب کند، اما حق عزل وی را به جهت ضعفش نخواهد داشت (شیخ طوسی^{۳۱}، ۱۳۴۳).

۱.۵. انتصاب سالارگمارده یا وصی در دین زردشتی و اسلام

در صورت نبود برادر شریک در ارث، فرزند مذکر، سالار طبیعی یا قهری یا فرزندخوانده، شخصی واجد شرایط از اقوام پدری می‌بایست مسئولیت سالاری خانواده را تقبل کند (اشوهیستان، ۱۳۷۷)؛ چون برادر شریک در ارث نزدیک‌ترین خویشاوند متوفی است، در تصدی سالاری اولویت دارد (یریلد، ۲۰۰۳). به همین جهت، برادر می‌توانست سالاری را بر عهده بگیرد. سالارگمارده می‌بایست پذیرش درخواست سالاری را در محضر انجمن دینی رسماً اعلام می‌کرد و سالاری این شخص نیز می‌بایست به تأیید و تصویب انجمن دینی می‌رسید (اشوهیستان، ۱۳۷۷). چگرسر نمی‌توانست به سالاری خانواده‌ای که در آن فرزندان نابالغ وجود داشت گمارده شود؛ به دلیل اینکه میان وی و آن فرزندان پیوند خویشاوندی وجود نداشت (پریخانیان، ۱۹۸۰). اگر زن پس از درگذشت شوهر خود و قبل از انتصاب سالارگمارده، به صورت موقت ازدواج می‌کرد، سالاری به این شوهر موقت واگذار می‌شد. البته انتخاب شوهر موقت نیز می‌بایست با صلاحدید صاحب‌نظران و بزرگان خانواده صورت می‌گرفت (اشوهیستان، ۱۳۷۷). علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

وظیفه سالارگمارده رسیدگی و انجام خدمات مربوط به امور اعضای خانواده تحت سالاری خود بود و وظیفه داشت اموری را دنبال کند که برای خانواده سودمند باشد و این وظایف را می‌بایست تا حد توان خود به نحو احسن انجام می‌داد؛ همانند زمانی که سالار متوفی در زمان حیات خود انجام می‌داد (اشوهیستان، ۱۳۷۷).

سالارگمارده همچنین ممکن بود در شهر دیگری حضور داشته باشد، اما با پذیرش درخواست سالاری موافق باشد. در این صورت، او باید درخواست پذیرش خود را در حضور انجمن دینی همان شهر اعلام می‌کرد. اگر بنا بر شرایطی می‌بایست هنوز در آن شهر می‌ماند، می‌توانست در زمان غیاب خود وکیل به‌نماینده‌گی از جانب خود به‌طور موقت انتصاب نماید تا به‌نماینده‌گی از جانب او ایفای نقش نماید (اشوهیستان، ۱۳۷۷).

اگر سالار واجد شرایط از پذیرش سالاری سرپیچی می‌کرد، از همان زمان گناه *تاناپوهل* (*tanāpuhl*) بر ذمه وی وارد بود و اگر هم زبانی به‌دلیل کوتاهی وی از پذیرش سالاری حادث می‌شد، آثار آن دامن‌گیر وی بود. چنانچه مدت یک سال از آن می‌گذشت و شخص بدون ارائه دلیل موجه درخواست سالاری را

نمی‌پذیرفت، دچار گناه مرگ‌ارزان بود و سالاری از وی به شخص واجد شرایط دیگری منتقل می‌شد (اشوهیستان، ۱۳۷۷).

در صورتی که سالار گمارده وظایف خود را سودمندانه و درست انجام می‌داد، مستحق دریافت دستمزد بود و می‌توانست از درآمد خانواده حقوق مکفی و بهای جامهٔ خویش را که در مجموع ۳/۵ درهم روزانه بود، دریافت کند. علاوه بر دستمزد، به‌دلیل سرپرستی و تربیت فرزندان پاداش اخروی هم برای وی وجود داشت (اشوهیستان، ۱۳۷۷؛ پریخانیان، ۱۹۸۰). به‌عبارتی هر ماه ۴ استیر که برابر با ۱۶ درهم بود، می‌توانست دریافت کند (دابار ۳۲، ۱۹۳۲). سالار گمارده بایستی زمینهٔ تحصیل و رفاه فرزندان خانواده را فراهم می‌کرد. اگر او در جهت قانون عمل می‌کرد، مسئولیتی به عهدهٔ وی نبود، مگر اینکه آنچه در توان داشت، اجرا نمی‌کرد. البته این به‌طور آشکار دلالت دارد بر اینکه اشتباهات (یعنی خطای غیرعمدی) قابل‌بخشیدن بودند. سالاری یک شغل محسوب می‌شد. نه‌تنها سالار گمارده مزد دریافت می‌کرد، بلکه برای شخص ثواب محسوب می‌شد و پس از مرگ هم از سود این کار بهره‌مند می‌گشت (یریلد، ۲۰۰۳).

مدت‌زمان انجام وظیفهٔ سالار گمارده تا زمانی بود که پسر خانواده به سن بلوغ می‌رسید. بعد از رسیدن پسر به سن بلوغ، این وظیفه به وی اعطا می‌شد و او نیز به‌عنوان سالار طبیعی یا قهری عهده‌دار وظایف سالاری می‌گشت (اشوهیستان، ۱۳۷۷).

اگر سالار گمارده و سالار کرده در قبال وظایف و مسئولیت‌های خود کوتاهی می‌کردند و سبب بروز زیان به خانوادهٔ تحت سالاری خود می‌شدند، این کار سبب عزل آنان از سالاری خانواده می‌شد؛ اما اگر سالار گمارده و سالار کرده برای جبران خسارت ظرف مدت مقرر اقدام می‌کردند، می‌توانستند دوباره به سمت خود بازگردند. بنا بر یک نظر حقوقی، رهاکردن خانوادهٔ بدون سالار موجب مجازات مرگ‌ارزان می‌شد (اشوهیستان، ۱۳۷۷؛ پریخانیان، ۱۹۸۰). بنا به نظر بیشتر حقوق‌دانان، زمانی که سالار طبیعی موجب زیان به اموال خانواده می‌شد، از سالاری عزل نمی‌گشت؛ اما بنا بر نظر دیگر، در صورت وقوع چنین شرایطی، می‌بایست برای افراد صغیر خانواده سالار جدید گمارده می‌شد (پریخانیان، ۱۹۸۰).

در اسلام وقتی فرزند صغیر تحت ولایت پدر یا جد پدری است، هریک از آنان می‌توانند برای فرزند صغیر وصی معین کنند تا بعد از فوت آنان، وصی بتواند فرزند صغیر را تربیت و اموال وی را حفظ و نگهداری کند (محقق حلی، ۱۳۴۷؛ نساء، ۲). البته وصی می‌تواند مادامی که موصی زنده است، این وصیت را رد کند؛ به‌شرط آنکه موصی از عدم‌پذیرش مسئولیت مطلع گردد. در غیر این صورت، نمی‌تواند از این مسئولیت اجتناب کند. اگر عدم‌پذیرش به‌دلیل عجز در مدیریت باشد، حاکم می‌تواند شخصی را به‌عنوان کمک‌حال وی در این مسئولیت تعیین کند (محقق حلی، ۱۳۴۷).

همچنین سرپرست می‌تواند اجرتی در قبال کار خود دریافت کند. محقق حلی دریافت اجرة‌المثل (دستمزد عرفی) توسط سرپرست را به‌دلیل نظارت بر اموال یتیمان به‌طور مطلق ذکر می‌کند و تفاوتی در فقیر یا غنی بودن سرپرست ذکر نمی‌کند (محقق حلی)؛ در صورتی که با استناد به آیهٔ ۶ سورهٔ نساء وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا، سرپرست غنی در صورت بی‌نیازی، جایز نیست اجرة‌المثل دریافت کند. در ادامهٔ همین آیه ذکر می‌شود: فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا؛ سرپرست در صورت فقر و احتیاج جایز است که اجرة‌المثل دریافت کند. اما برخی بر این نظرند که سرپرست می‌تواند به قدر نیاز خود اجرة‌المثل دریافت کند (محقق حلی، ۱۳۴۷).

استناد این گروه به ادامه آیه ۶ سوره نساء است که در آن آمده: فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ؛ به‌قدر متعارف از آن اموال بخورند و اسراف نکنند.

شخص وصی امینی برای حفظ اموال و سرپرستی صغار است. در صورتی هم که تلفی در مال صورت گیرد، ضامن نخواهد بود؛ مگر در صورتی که این تلف حاصل از تفریط (تقصیر) و کوتاهی وی در حفظ آن اموال روی داده باشد (محقق حلی، ۱۳۴۷).

وصی می‌تواند از مال یتیم هزینه زندگی وی را بپردازد. اگر بیش از حد معمول بپردازد، ضامن آن مقدار زیادی خواهد بود؛ چون در پرداخت اضافی اذن نداشته است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷؛ شافعی^{۳۴}، ۱۴۱۰؛ سرخسی، ۱۴۱۴).

بحث و نتیجه‌گیری

آن‌گونه که از بررسی‌های فوق برمی‌آید، در هر دو دین سرپرستی وجود دارد. در دین زردشتی سرپرست یا سالار زمانی تعیین می‌گردد که در خانواده زن و فرزندان صغیر و آتش بهرام باقی مانده باشد، اما در اسلام فقط برای فرزندان صغیر خانواده سرپرست تعیین می‌گردد و برای زن انتصاب سرپرست لازم نمی‌باشد. درباره حدود قیمومت شوهر بر زن در اسلام، طبق آیه قرآن که مردان را قوام بر زنان معرفی می‌کند، باید توجه داشت که سرپرستی مردان در آیه یادشده بیشتر مسئولیت و حمایت مالی شوهر از خانواده را به ذهن متبادر می‌کند؛ زیرا وی موظف به تأمین نفقه اعضای خانواده است. همچنین به نظر می‌رسد قوام‌بودن مرد بر زن به معنای برتری جنس مذکر بر مؤنث نیست و در نتیجه منافاتی با مسئله استقلال مالی زن ندارد و زن به راحتی می‌تواند ارث دریافت کند و در درآمد حاصل از کار استقلال داشته باشد.

در دین زردشتی، سالاری خانواده بعد از پدر به پسر بالغ خانواده می‌رسید؛ اما در اسلام، این مسئولیت به جد پدری محول می‌شود و درباره پسر خانواده بحثی نمی‌شود که بازگوکننده سرپرستی وی بر فرزندان صغیر خانواده باشد. در هر دو دین به‌طور مشترک پدر خانواده می‌توانست در زمان حیات خویش شخصی را به‌عنوان سرپرست منصوب کند. در دین زردشتی، حتی پدر با داشتن پسر بالغ نیز می‌توانست چنین سالاری را برای خانواده منصوب کند، اما در اسلام اگر جد پدری حضور داشت، انتصاب وصی صحیح نبود؛ اگرچه پدر خانواده می‌توانست برای انجام وصیت خود در امور مالی وصی تعیین کند. شایان توضیح است که تعیین وصی برای سرپرستی فرزندان صغیر مقوله‌ای مجزا از این موضوع محسوب می‌شد. به همین جهت، در نبود جد پدری، پدر می‌توانست چنین سرپرستی را تعیین کند.

در دین زردشتی، اگر هیچ‌یک از این دو گونه سالار یادشده موجود نبود، این وظیفه به موبدان و دین‌مردان محول می‌شد که از میان خویشاوندان متوفی شخصی را به‌عنوان سالار گمارده برای سرپرستی خانواده منصوب کنند و این سالار بایستی با تأیید موبدان گمارده می‌شد. در اسلام نیز اگر جد پدری حضور نداشت و وصی هم گمارده نشده بود، این مسئولیت بر عهده حاکم شرعی بود که شخصی را به‌عنوان قیم فرزندان صغیر منصوب کند. در هر دو دین، انتصاب این سرپرست از جانب مجمع دینی صورت می‌پذیرفت.

در دین زردشتی، هریک از این سالاران موظف بودند اداره اموال خانواده و تربیت فرزندان صغیر خانواده را بر عهده بگیرند. در دین اسلام نیز سرپرست‌ها موظف بودند دارایی‌های فرزندان صغیر را اداره کنند و این

مسئولیت‌ها در هر دو دین، به‌طور مشترک، تا زمان بلوغ فرزندان صغیر ادامه می‌یافت و بعد از بلوغ فرزندان، اموال آنان در اختیار خودشان قرار داده می‌شد.

در دین زردشتی، امکان عزل سالار وجود داشت. در اسلام نیز وصی و قیم را می‌توانستند عزل کنند؛ اما عزل در هر دو دین بایستی بنا بر دلایل کافی صورت می‌گرفت؛ از جمله اینکه اگر سرپرست در اداره امور محوله کوتاهی می‌کرد یا موجب از بین رفتن اموال می‌شد، می‌توانستند وی را از مسئولیتش عزل کنند و شخص واجد شرایط دیگری را به جای وی منصوب کنند.

سالار گمارده می‌توانست در برابر وظایفی که انجام می‌داد، دستمزد دریافت کند. در اسلام نیز چنین امری وجود داشت. در دین زردشتی، سالاری شغل محسوب می‌شد؛ به همین جهت، غنی یا فقیر بودن سالار گمارده تأثیری در دریافت دستمزد نداشت؛ اما در اسلام، این امر مورد اختلاف بود: برخی بر این نظر بودند که سرپرست غنی دیگر نیازمند دریافت دستمزد نمی‌باشد و این حق را فقط برای سرپرست فقیر در نظر می‌گرفتند؛ اما برخی دیگر قائل به تفاوت میان سرپرست غنی یا فقیر نبودند و معتقد بودند به‌طور کلی سرپرست می‌تواند مزد دریافت کند.

واگذاری سالاری در دین زردشتی وجود داشت؛ در اسلام نیز جد پدری می‌توانست از جانب خود برای فرزندان صغیر تحت اختیار خود وصی تعیین کند. پدر می‌توانست مادر را به‌عنوان وصی معین کند، اما در این صورت مادر حق تعیین وصی نداشت. وصی می‌توانست با اذن وصیت‌کننده بعد از حیات خود وصی معین کند؛ اما برخی معتقد بودند بدون اذن وصیت‌کننده وصی حق تعیین وصی دیگر را ندارد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در این پژوهش، از کتب فقهی اسلامی تا قرن هفتم استفاده شده است.

2. Hjerrild
3. Shaki
5. Mohaqqeq Damad
6. Koran
7. Mohaqqeq Helli

۸. اگر زنی با اجازه سالار خویش به ازدواج مردی درآید، سالاری به شوهر این زن منتقل می‌شود. در این ازدواج زن و شوهر از یکدیگر ارث می‌برند و فرزندان آن‌ها که پادشاه فرزندان هستند، وارث و جانشین قانونی پدرشان که سالار آنان نیز می‌باشد به‌شمار می‌روند (پرپلد، ۲۰۰۳: ۲۱۱).

9. Perikhanian
10. Mackenzie
11. Macuch
12. Yakubovich
13. Mazaheri
15. Rivāyat i Ēmēt i Ašavahištān
16. Rivāyat d' Ādurfarnbag ī Farroxxādān
17. Ibn Rushd
18. Ibn Qudama

19. Sheykh Tusi
20. Sheykh Saduq

۲۰. پسر حاصل از ازدواج پادشاه‌زنی را پادشاه‌پسر گویند.

۲۱. زمانی که متوفی پیش از مرگش به خواست و مصلحت خویش کسی را برای ستوری تعیین کند، آن شخص ستور کرده محسوب می‌شود (پریخانیان، ۱۹۸۳: ۶۵۵).

۲۲. نکته دیگر در این باره اینکه فرزندان زمانی که پدر در قید حیات باشد، تحت سرپرستی وی هستند؛ مگر آنکه پدر مجنون یا مغمی‌علیه شود. در این صورت، سرپرستی به جد می‌رسد و زمانی هم که این مانع رفع شود، سرپرستی به پدر عودت داده می‌شود.

24. Sheykh Tusi
25. Shaki
26. Koleyni
27. Sarakhsi

۲۸. کسی که در زادن فرزند برای مردی در گذشته یا بی‌وارث نقش دارد. در این صورت، پادشاه‌زن می‌تواند وارد ازدواج چگری شود. این زن، چگرزن شوهر دوم و شوهر دوم چگرشوهر آن زن است. فرزندان حاصل از این ازدواج فرزندان چگری‌درشان هستند، اما وارثان قانونی و پادشاه‌فرزندان شوهر اول زن که پادشاه‌شوهر اوست، به‌شمار می‌روند (یریلد، ۲۰۰۳: ۲۱۱).

۲۹. زنی که با مردی به انتخاب خود و بدون رضایت سالارش ازدواج می‌کند و این ازدواج به‌طور قانونی معتبر است (یریلد، ۲۰۰۳: ۲۱۲).

30. Mufid
31. Sheykh Tusi
32. Dhabhar

۳۳. سنگین‌ترین گناه است که مجازات آن مرگ است (حاجی‌پور و میرفخرایی، ۱۳۹۶: ۳).

34. Shāfi'ī

منابع

قرآن کریم.

- ابن رشد، م. (۱۳۹۷). *بداية المجتهد و نهاية المقتصد*، قم: المجمع العالمي للتقريب بين المذاهب الاسلاميه.
ابن‌قدمه، م. (۱۳۸۸ق). *المغنی لابن‌قدمه*، ج ۷، قاهره: مكتبة القاهرة.
اشوهیستان، ا. (۱۳۷۷). *روایت امید اشوهیستان*، (ترجمه نهضت صفای اصفهانی)، تهران: نشر مرکز.
فرخزادان، آ. (۱۳۸۶). *روایت آذرفرنبغ فرخزادان؛ رساله‌ای در فقه زردشتی منسوب به سده سوم هجری*، (ترجمه حسن رضایی باغبیدی)، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
حاجی‌پور، ن. و میرفخرایی، م. (۱۳۹۶). گناه مرگ‌ارزان در متون فارسی میانه، *پژوهشنامه ادیان*، ۲۱، ۱-۳۱.
محقق حلی، ن. (۱۳۴۷). *شرایع الاسلام*، ج ۲، (ترجمه ابوالقاسم‌ابن‌احمد یزدی)، به‌کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.

سرخسی، م. (۱۴۱۴). *المبسوط*، بیروت: دارالمعرفه.

شافعی، (۱۴۱۰). *الام*، بیروت: دارالمعرفه.

شکی، م. (۱۳۹۳). *حقوق در ایران باستان*. در *تاریخ جامع ایران*، ج ۳، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۹۵-۷۱.

شیخ طوسی، م. (۱۳۴۳). *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوی*، (ترجمه محمدتقی دانش‌پژوه)، تهران: دانشگاه تهران.

- شیخ طوسی، م. (۱۳۸۷ق). *المبسوط فی فقه الامامیه*، ج ۴، تهران: المكتبة المرتضوية لاحیاء الآثار الجعفریه.
- شیخ طوسی، م. (۱۴۰۷ق). *الخلاف*، ج ۴، قم: جامعة المدرسين.
- شیخ صدوق، م. (۱۳۶۸). *من لا یحضره الفقیه*، (ترجمة علی اکبر غفاری صفت)، تهران: صدوق.
- کلینی، م. (۱۴۰۷ق). *الکافی*، تهران: دارالکتب اسلامیة.
- محقق داماد، م. (۱۳۹۰). *بررسی فقهی حقوق خانواده و انحلال آن*، تهران: مرکز نشر علوم انسانی.
- مظاهری، ع. (۱۳۷۷). *خانواده ایرانی در دوران پیش از اسلام*، (ترجمة عبدالله توکل)، تهران: قطره.
- مفید، م. (۱۴۱۳). *المفینة*، قم: کنگرة جهانی هزاره شیخ مفید.

- Dhabhar, E. B. N. (1932). *The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz*: Bombay.
- Hajipour, N. & Mirfakhra'i, M. (2017). Capital Offences (Marg-arzān Sins) in the Middle Persian Texts, In: *Religious studies*, 11(21), 1-31 [in Persian].
- Helli, N. (Mohaqqeq Helli). (1968). *Sharaye 'al-Islam*. (A. Yazidi. Trans.) (M. Daneshp-azhuh. ed.), vol. 2, Tehran: Tehran University Press [in Persian].
- Hjerrild, B. (2003). *Studies in Zoroastrian Family Law: A comparative Analysis*, Copenhagen: Museum Tusculanum Press.
- Ibn Rushd, M. (1978). *Bidāyat al-Mujtahid wa Nihāyat al-Muqtaṣid*, Global Assembly for Rapprochement of Islamic Sects [in Persian].
- Ibn Qudama, M. (1968). *al-Mughni la-ibn-e Qudama*, vol. 7, al-Maktaba al-Qahira [in Persian].
- Koleyni, M. (1986). *al-Kafi*. Dar al-Kotob Islamiya: Tehran [in Persian].
- Mackenzie, D. N. (1969) The model marriage contract in Pahlavi. In *K.R.cama oriental institute golden Jubilee volume*, Bombay, 103-112.
- Macuch, M. (2007). The Pahlavi model marriage contract in the Light of Sasanian family Law. *Iranian Languages and Texts from Iran and Turfan*, (M. Macuch, M. Maggi, W. Sundermann Ed.), 183-205.
- Mazaheri, A. (1998). *Iranian Family in pre-Islamic Iran*. (A. Tavakol . trans.), Tehran: Qatreh Publication [in Persian].
- Mohaqqeq Damad, M. (2011). *Barrasi-e feqhi-e Hoquq-e khanevada (Legal Study of Family Law)*, Tehran: Islamic Science Publishing Center [in Persian].
- Mufid, M. (1994). *Almqnh*, Qom: Millennium world congress Shaykh Mufid [in Persian].
- Perikhanian, A. (1980). *The Book of a Thousand Judgments (A Sasanian Law Book)(MHD)*, Costa Mesa.
- Perikhanian, A. (1983) Iranian Society and Law. *The Cambridge History of Iran*. III/2. (E. Yarshater. Ed.). 627-680.
- Rivāyat d'Ādurfarnbag ī Farroxxādān*, (2007). (H. Reza'ei Baghbidi. Trans.), the Great Islamic Encyclopedia, Tehran [in Persian].
- Rivāyat, I, Ēmēt i Ašavahištān (mota'alleq be sada-ye čahārom-e hejri)*. (1998). (N. Safa-Isfahani. Trans.), Tehran: Markaz [in Persian].
- Shaki, M. (1971). The Sasanian matrimonial relation. *Archiv Orientalni* 39. 322-345.
- Sarakhsi, M. (1993). *l-Mabsut*, Dar al- Maarifa: Beirut: Dar Al-Marefa [in Persian].
- Shāfi'ī, (1990). *al-umm*. Dar al- Maarifa: Beirut [in Persian].
- Shaki, M. (2014). Law in Ancient Persian, *A Comprehensive History of Iran*, vol.3, The Great Islamic Encyclopedia, Tehran, 71-95 [in Persian].
- Shaki, M. (1999). Family Law I in Zoroastrianism. *Encyclopaedia Iranica*. online edition. available at: www.iranicaonline.org/articles/family-law.
- Sheykh Saduq, A. (1989). *Man la yahduru al-Faqih*. (A. Ghaffari Sefat. Trans.). Tehran: Saduq Publication [in Persian].

- Sheykh Tusi, M. (1986). *al-Khelaf*. vol. 4, Qom: Islamic Publish house [in Persian].
- Sheykh Tusi, M. (1967). *al-Mabsut fi fiqh al-Imamiyah*. vol.4. Tehran: al- Maktabah, al-Murtazawiyah li-Ihya' al-Athar al-jafariyah [in Persian].
- Sheykh Tusi, M. (1964). *al-Nehāya fi mojarad al-feqh wa'l-fatāwā*. (M. T. Daneshpazhuh. Trans.), vol. 2, Tehran: Tehran University Press [in Persian].
- Yakubovich, I. (2005). Marriage I: The marriage contract in the pre-Islamic period (Pahlavi marriage contract). *Encyclopaedia Iranica*, online edition. available at: www.iranicaonline.org/articles/marrige-contract-in-the-pre-islamic.

